

و بعد از یک هفته، در میان جوگیان او را شناخته آوردند؛ و حسب حکم، محبوس گشت.

قصه، چون با اعتماد خان، حکم بود، که ولایت سروهی را از سر نال دیوره گرفته، حواله جکمال، برادر رافا، که از دولتخواهان بود، نماید؛ و یک هزار مهر، بمصحت مولف تاریخ نظام الدین احمد جهت مدد خرج او، فرستادند؛ اعتماد خان، که بجالور رسید، فقیر و میر محمد معصوم بکری، و قنبر بیگ اشک آقا، و زین الدین کذبو، و پهلوان علی سیستانی که بکوتوالی احمد آباد تعیین شده بود؛ باو ملحق شدیم. و محمد حسین شینم و اکثر جاگیرداران گجرات، که عقب مانده بودند، بجالور رسیده، بر سر سروهی رفته، سرنال دیوره را بر آورده، جکمال را با غریب خان و معصوم خان جالوری، و بیجا دیوره و رایسنگه، و لد چند رسیدن، دلد زای، مالدیو را در انجا گذاشته، با حمد آباد متوجه شدند.

چون قریب احمد آباد رسیده شد، شهاب الدین احمد خان، از شهر بیرون آمده، در عثمانپور، که از محلات شهرست، فرود آمد؛ و در دوازدهم شهر شعبان اعتماد خان داخل شهر شد. بعد از دو روز معلوم شد، که عبد بدخشی، و میرک بلاق، دقادر، و مغل بیگ، و عبد الله، و میرم بیگ و جماعت کثیر از نوکران شهابخان، جدا شده، بجانب کائهی واره، بطلب مظفر گجراتی، که در آن گوشه، از صدمه افواج قاهره، روزی بشب می آورد، میروند. و اراده، فتنه و فساد دارند.

اعتماد خان صلاح دران دید که فقیر پیش شهاب الدین احمد خان رفته، درین باب مطارحه نماید. چون فقیر پیش شهاب الدین احمد خان رفت، او در جواب گفت؛ که اینجماعت قصد من داشتند؛ و مدتیست،

که در فکر افیکار بودند، و الان که پرده ایشان از روی کارا بر افتاده، بسخن من تسلی نخواهد شد، و از من امداد نیز متصور نیست. چون فقیر صورت حال را، با اعتماد خان گفت، مشار الیه صلاح دران دید، که تسلی آنجماعت باید نمود. و یک کس، یا دو کس دیگر به تسلی آنمردم فرستاد. آنها تسلی نشده، رفتند. و شهاب الدین احمد خان کوچ کرده، تا قصبه کبری، که بیست گروهی احمد آباد ست، رفت. درین ضمن چند مرتبه بشهاب الدین احمد خان، مراسلات درمیان آورده، سعی نموده میشد، که روزی چند توقف نماید. شهاب الدین احمد خان توقف نکرده روان شد.

و در بیست و هفتم شعبان، خبر رسید، که جماعت باغیان، مظفر را با کاتبیان همراة گرفته، بدولت آمدند. و هم امروز، قنبرایشک آقا، از پیش شهابخان آمده، خبر آورده بود، که شهاب الدین احمد خان، قرار داده، که به قصبه کبری توقف نماید. اعتماد خان، و میر ابوتراب، و این فقیر، رفته تسلی او کرده او را بیداریم. اعتماد خان، در آخر روز، سوار شده، متوجه کبری شد. هرچند گفته شد، که غنیم بدرازده گروهی رسیده، رفتن حاکم شهر، به بیست گروهی لائق نیست، فائده نداد، و پسر خود را، با میر محمد معصوم بکری، و زین الدین کنبو، و قنبرایشک آقا، و مجاهد گجراتی، و پهلوان علی، و خواجگی محمد صالح، و پسر فقیر بمحافظت شهر گذاشت. اعتماد خان و فقیر، که بقصبه کبری رسیده، بشهاب الدین احمد خان سخن کردیم، باین رنگ تسلی او شد، که برگذاتی، که سابقاً، در جاگیر او بود، با و باید گذاشت، و دو لک روپیه، بمساعدت باید داد. القصه، بهر طریق که اراده شهابخان بود، تسلی نموده شد، و آخر روز شهابخان و اعتماد خان، از قصبه کبری مراجعت نموده، متوجه احمد آباد شدند.

اتفاقاً. همین روز، که اعتماد خان بکری رفته بود، مظفر گجراتی آمده، بشهر احمد آباد در آمد، و مردم شهر، قلعه را دادند، و از جای که پارتا دیوار قلعه شکسته بود، بلا توقف در آمد. شب که شهابخان بده گروهی احمد آباد رسیده بود، میر معصوم بکری، و زین الدین گنبدو، از شهر آمده، این خبر آوردند. شهابخان، و اعتماد خان، در راه فرود آمده، کفکاش کرد، فرار دادند، که چون هنوز زیاده بریک روز نگذشته، و کار مخالفان استقامت نیافته، از همافراه بشهر باید در آمد. و از همانجا، متوجه بشهر شدند، و صبح بعثمانپور، که متصل بشهر، و کنار دریاست رسیده، منزل کردند. مظفر گجراتی از سهر بر آمده، در رینگ زار دریا، صف کشید، و شهاب الدین احمد خان، دست و پا گم کرده، بجهت نا اعتمادی نوکر، فرصت صف آرایی نیافت. و بعضی سپاهی، که نار مانده بودند، حرکت المدبوحی کرده، گریختند. و این فقیر با قلیلی، هر چند دست و پای زد، بجای نرسید. و سپاهیان پسر فقیر، که اعتماد خان در شهر بجهت محافظت قلعه گذاشته بود، با تمام خان و من بتاراج رفت. و شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان فرار نموده، ببلده نهرواله، که به پتن اشتهار دارد، و چهل و پنج گروهی احمد آباد ست، آمدند، و مولف تاریخ، حقیقت حال را عرضداشت نموده، بپایه سریر سلیمان ارسال داشت.

بندگان حضرت میرزا خان ولد بیرام خانرا با سپاهی ارسته و جاگیرداران صوبه اجمیر رخصت گجرات فرمودند؛ و فلیح خان را بالشرک مالوه از راه مالوه فرستادند، و بعد از سه روز از رسیدن شهاب خان به پتن، محمد حسین شینم، و خواجه ابو القاسم دیوان، و ابو المعظفر، و میر معجب الله، و میر شرف الدین، و بیگ محمد توفیائی، و دیگر

جاگیرداران گجرات به پتن رسیدند. قلعه پتن را مرمت کرده، استقامت نموده شد. و مظفر گجراتی، ارباب فتنه و فساد را خطابها و جاگیرها داده، در مقام جمعیت و استعداد شد. و شیرخان فولادی، که سالها حکومت پتن داشت، و چند سال بود، که در ولایت سورت اوقات میگذرانید، پیش مظفر گجراتی آمد، و مظفر او را، با چهار هزار سوار، بجانب پتن روان ساخت، و شیرخان بقصبه کری رسید، مردم خود را بچوتانه که بیست گروهی پتن است، فرستاد. و فقیر بر سر مردم او رفته شکست داده، میر محب الله، و میر شرف الدین، و بیگ محمد توبدائی، و جمعی از سپاهیان را آنجا گذاشت؛ و زین الدین کذبورا، پیش قطب الدین خار که حاکم بروج و بروده بود فرستاد؛ که او را از انطرف بر سر احمد اباد بیارد؛ تا از طرفین همت بسته، مخالفانرا از میان بر داشته شود. زین الدین پیش قطب الدین خان رفته او را به بروده آورد.

چون خبر آمدن قطب الدین خان به بروده بمظفر گجراتی رسید، خود، با لشکر بسیار، بر سر قطب الدین خان رفت. و قطب الدین خان، با سپاهان جنگ کرده، شکست یافته، در قلعه بروده متحصن شد. و اکثر نوکران، و مردم عمده لشکر او، بمظفر گجراتی در آمدند. و در یفوقت، شیرخان فولادی پیشتر آمده، در قصبه مسانه، که پانزده گروهی پتن است، منزل کردند. و تدبیر تمام، بحال جماعت، که در قلعه پتن بودند، راه یافته، نزدیک بود، که پتن را گذاشته، متوجه جالور شوند. فقیر، خواهی نظواهی قرار بجنگ داده، باستقبال شیرخان روان شد. شهاب الدین احمد خان، و اعتماد خان، بشهر پتن ماندند. و دیگر امرا موافقت نمودند.

چون بقصبه مسانه رسیده شد، شیر خان فولادی صف را راست کرده، با پنج هزار سوار بمقابله آمد. و با دولت خواهان زیاده از دو هزار سوار نبودند. جنگ صعب اتفاق افتاد. شیر خان هزیمت یافته، باحمد آباد رفت. و خلق کثیر، از مخالفان بقتل رسیدند. و غنیمت بسیار نصیب دولتخواهان شد. فقیر بجد شد، که باحمد آباد میباید رفت. امرائیکه همراه بودند، راضی نمیشدند. چون بقصبه کبری رسیده شد، جهت رسیدن سپاهیانیکه بعد از فتح غنیمت بسیار گرفته، باشارت سرداران، به پتن رفته بودند، بضرورت مدت دوازده روز توقف شد. درین مدت، چند دفعه باجتماع مردم، کسان به پتن فرستاده شد. درینحال خبر رسید، که قلعه بروده را، مظفر گجراتی بضرب توب انداخت. و قطب الدین خان، قول گرفته اول زمین الدین کنبورا فرستاد. مظفر عهد شکنی کرده زمین الدین کنبورا، بقتل رسانیدند. و غدر و نقض عهد مظفر، اگرچه قطب الدین خان را ظاهر بود، اما چون اجل دیده بصیورت او را کور ساخته بود، اعتماد بر عهد و قول او نموده پیش او رفت، و بسعی ترواری زمیندار راج پیپله، بقتل رسید.

اجل چون بخونش در آورد دست، فضا چشم باریک بینش به بست. از شیفتن این خبر، فقیر و امرای نامدار، که در قصبه کبری بودیم، به پتن مراجعت نمودیم، و مظفر از بروده به بروج رفته، قلعه بروج را از زن و متعلقان قطب الدین خان، بصلح گرفت، و چهارده لک روپیه، از خزانة پادشاهی که در کفایت بود، و خواجه عماد الدین حسین به بروج برده بود، با تمام اموال و خزائن قطب الدین خان، که از ده کرور زیاده بود بدست مظفر گجراتی افتاد. و از اطراف، و جواذب، سپاهی و راجپوت باو رجوع آورده، قریب سی هزار سوار باو جمع شدند.

## فرستادن میرزا خان ولد بیروم خان بمکار به مظفر گجراتی.

و چون این خبر بسمع اقدس رسید، میرزا خان ولد بیروم خان، و جاگیرداران صوبه اجمیر را مثل پاینده محمد خان مغل، و سید قاسم، و سید هاشم یار، پسران سید محمود خان، و دیگر سادات بارهه، و رای درگا و رای لون کون، و شیروده و سرتان (آتهوز)، و چندر سین، و موته راجه، و خواجه محمد رفیع بدخشی، و رامچند، و اودی سنگه، پسران روپسی، و سنگو راجپوت و تلسی داس، و راج سنگه، و سرمدی تر کمان، و مکمل بیگ، و دیگر مردم، که تفصیل آن دراز ست، از راه جالور به پتن تعیین فرمودند، و قلیچ خانرا، که جاگیردار سورت بود، با نورنگ خان، ولد قطب الدین خان و شریف خان، برادر قطب الدینخان، و تولک خاترا بتمام جاگیرداران مالوه از جاذب مالوه رخصت کردند. اینجماعت درینوقت، که مظفر گجراتی در بروج بود، چون خبر کشته شدن قطب الدین خان سفیدند، در سلطانپور توقف کرده از ملاحظه قدم پیش نمی نهادند.

القصة مولف تاریخ هر روز از پتن بمیرزا خان کتابت نوشته، در سرعت نمودن ایشان در آمدن مبالغه می نمود. و چون ایشان بسرودی رسیدند، خود باسدهبال رفته، ایشان را بسرعت تمام آورد. و ایشان یکروز در پتن قرار گرفته، پیش گذشتند، و چون خبر آمدن میرزا خان، بمظفر رسید، از بروج باحمد آباد مراجعت نموده، قلعه بروج را، به نصیر که برادر زن او بود، و چوکس زومی که از نوکران بادشاهی بود، و گریخته پیش مظفر رفته بود، سپرده محکم ساخت. میرزا خان، و افواج منصور سرکپیچ که سه گروهی شهر احمد آباد ست، نزول کردند. مظفر در نواچی

مزار شاه بهیکن قدس الله روحه ، معاذی لشکر مظفر اثر ، بمفاصله دو کروه ، چادر و خرگاه و سراپوده و غیره زده لشکر گاه ساخت . و دو روز مقبله بود ، درین دو روز جوانان مردانه از طرفین کارزار می نمودند . و غلبه اولیای دولت روز افزون بود . اما در روز جمعه ، سیزدهم شهر محرم الحرام سنه اثنی و تسعین و تسعمائة ، مظفر گجراتی صف آرایی کرده ، بجنگ آمد ، و میرزا خان نیز ، در برابر صف آراسته ، مولف تاریخ را بمیرزا ابو المظفر ، و میر محمد معصوم بکری ، و میر حبیب الله ، و بیگ محمد توبدائی تعیین کرد ، که شهر سرکپیچ را ، دست راست خود کرده ، از عقب غنیم در آئیم ؛ و افواج طرفین درهم آمیخته ، کارزار نمودند . سید هاشم بارهه ، و خضر آقا که وکیل میرزا خان بود ، شهادت یافت ؛ و مردم بسیار زخمی شدند .

• بیت •

سر سوزان زیر گوز گران ، چو سندان و تپک آهنگران ؛

ز سم سوزان ، دران پهن دشت ،

زمین شش شد ، و آسمان گشت هشت .

و هنوز ، مظفر گجراتی با میرزا خان مقابله داشت ، که مولف تاریخ با یاران خود اتفاق کرده ، از عقب رسیده ، غنیم را بر داشت . و رای درگاه نیز از جوانان ، فرموده میرزا ، از عقب میان رسیده ، مظفر را فرار پیش گرفت ؛ و خلق کثیر بقتل رسید . میرزا خان ، حقیقت فتح را نوشته ، بدرگاه ارسال داشت . عرض داشت در وقتیکه حضرت از آله بلس متوجه دارالخلافه گشته بودند رسیده ؛ و خدمت او مستحسن افتاد ؛ و میرزا خان را بخطاب خانخانان سرفراز فرموده ، هریک از بندهای درگاه را ، بزیادتی علوفه ، سرفراز ساختند . و میرزا خان صباح آفریز ، بشهر در آمده ، منادی امن و امان در داد ؛ و هرکس منزلی گرفت .

مظفر گریخته، جانب معمورآباد، و کنار دریای مهندری رفت، و از آنجا خود را بکنبایت رسانید. و مردم گریخته، باز باو جمع شدند؛ و قریب ده هزار سوار، باز یکجا شد. بعد از فتح بسه روز قلیچ خان و امرای مالو، باحمد آباد رسیدند. میرزا خان، و کل امرا، متوجه کنبایت گشته چون بده کروهی رسیدند؛ مظفر از آنجا متوجه بروده شد. چون بدسد نام موضعی، که قریب به پتلاد، و کنار آب مهندری ست، رسید؛ میرزا خان، معتمد قلیچ خان و نورنگ خان، و شریف خان را، پیشتر فرستاد که بمخالغان رسیده، دست بردی نمایند. آنجماعت ملاحظه شکستگی و تنگی راه کرده، توقف نموده، پیش رفتند؛ و مظفر از آنجا بجانب راج پیپله، و فادوت رفت. میرزا خان و تمام لشکر، شانزده روز در بروده توقف کردند. چون خبر رسید، که سید دولت نام، از نوکران مظفر، بکنبایت در آمده، مودمی که از جانب دولتخواهان، در آنجا بودند بر آورده است، نورنگ خان را جهت دفع فتنه او، فرستادند. نورنگ خان او را بدر کرده، مراجعت نموده و سید دولت بعد از مراجعت نورنگخان باز بکنبایت آمده، متصرف شد. و خواجم بردی، نوکر میرزا خان از پتلاد بر سر سید دولت رفته جنگ کرده، او را هزیمت داد.

و میرزا خان، و تمام لشکر، بفادوت رفتند. مظفر برخاسته، در کوه در آمد. و اتالیق بهادر، از لشکر بادشاهی گریخته، پیش او رفت. ارباب فتنه، باز در حرکت آمدند؛ میرزا خان سان بهادر اوزبک را، که نسبت باو بدگمانی نهم رسیده بود، مقید ساخته، قرار بجنگ داده، شریف خان، و نورنگ خان را برانغار، و قلیچ خان، و تولک خان را، برانغار و پاینده معتمد خان را با چندی از امرا هراول ساخته، روان شدند. و فقیر را پیشتر فرستادند، که طریق استادن اعدا ملاحظه نموده،



بطرزی که لائق باشد جنگ اندازد؛ و فقیر چون بدامن کوه رسید، پیداهای مخالفان جنگ کرده، ایشانرا برداشته، تا کوه بزرگ که صف مخالفان انجا قطار کشیده بود بود، و جنگ صعب اتفاق افتاده، بنوعی شبه تیر، و تفنگ شد، که چشمها خیره میگشت، و اسپ و آدمی بسیار زخمی شدند. فقیر مردم خوب خود را پیاده کرده، بر کوه دوانیده، کسان بطلب قلیچ خان فرستاد. و درین حال، خواجه محمد رفیع، که از بندهای بادشاهی، بعسن شجاعت موصوف بود، در خورد، فقیر او را هم بطلب قلیچ خان فرستاد؛ و قلیچ خان از دست چپ رسید، و میان ایشان و غینم جنگ شد؛ و پلوه راه غینم زور آورده، قلیچ خان را بر گردانیده، یک تیرانداز راند. مردمی را که فقیر پیاده ساخته بود، درین وقت، که غینم از اطراف بجانب قلیچ خان دویده بود، و پیش راه خالی شد، بر کوه بر آمدند، و غینم برگشته چیقلش کرد، مردم بسیار کشته شدند. و قلیچ خان در پستی که فی الجملة پناه بود، استقامت نموده ایستاد. و فقیر از هتھنالهها که از میرزا خان طلبیده بود، و بر فیل همراه داشت، و بجائیکه مظفر خود ایستاده بود، چند توپ انداخت. در ایتمصل مردم نورنگخان، و شریف خان نیز بر کوهی، که بر قرع چپ عینم بود، بر آمدند، و سر کوب شدند. اتفاقاً ازین جانب یک توپ بر فول مظفر رسیده، چند کس را هلاک کرد؛ و مظفر تاب نیارده فرار بر فرار اختیار کرده، روان شدند. خلق کثیر اسیر و قتل گشت، و اولیای دولت بادشاهی بفتح و نصرت فیروزی اختصاص یافتند.

و میرزا خان جماعه را بتعاقب او فرستاده، مراجعت کرده، باحمد آباد آمده، بسر انجام سپاهی، و رعیت مشغول شد. و قلیچ خان، و نورنگ خان، و شریف خان، و امرای مالوه را، در گرد قلعه بهروج

گذاشتند. و مدت هفت ماه، در احمد آباد قرار گرفتند. بعد از هفت ماه قلعه بهروج فتح شده و جرکس رومی، که از قطب الدین محمد خان برگشته، بمظفر درآمده، از جانب مظفر حکومت قلعه داشت، بقتل رسید؛ و نصیره که او نیز سردار بود، نیمجانی بدر برد.

## آمدیم بر سر احوال خلیفه الهی.

وقتی که خبر حادثه گجرات بعرض رسید، میرزا خان، و لشکر مالو را تعیین فرمودند؛ چون در جوسی پناک در جای که آب جون و گنگ بهم میرسد شهر بنا فرموده، و قلعه گرد بر گرد آن طرح انداخته، آنشهر را، آله باس نام کرده بودند؛ از آگره بکشتی درآمده، عزیمت آله باس فرمودند. و مدت چهار ماه، آنجا بوده، بعیش و سرور گذرانیدند. و اعظم خان، از حاجی پور، در آله باس بملازمت آمده، مرخص شده که بزودی لشکر خود را، گرفته بیاید. چون خبر کشته شدن قطب الدین خان، و طغیان فتنه گجرات، بعرض رسید، متوجه آگره و فتح پور شدند، که از آنجا عزیمت گجرات فرمایند؛ در نواحی اناور، خبر فتح گجرات رسید. حضرت بفتح پور رسیده، توقف کردند. فرامین عنایت نظام امرای گجرات صادر فرموده، میرزا خانرا، بخطاب خانخانانی، و خلعت، کمر خنجر مرصع، سرفرازی بخشیده، تومن توفع نیز عنایت کردند. مولف تاریخ نظام الدین احمد را، نیراسپ، و خلعت، و زیادتی علوفه، ممتاز فرمودند. و مراحم بادشاهی شاملحال هر یک از بندهای درگاه شد.

مظفر گجراتی بعد از شکست ثانی، راه ~~جانبانی~~ بیرپور و جهالوار گرفته، بجانب ولایت سورتهه رفته، در قصبه گوندل، که دوازده گروهی قلعه جرنه گره است قرار گرفت. و مردم پراگنده، از هر طرف باو

جمع شده ، قریب سه هزار سوار یکجا کرده ؛ و یک لک محمودی ، و کمر خنجر مرصع به امین خان غوری حاکم سورت داده ، با خود متفق ساخت . و همین قدر مبلغ بجم سترسال ، که راجه جهالوار و صاحب جمعیت و قبیله دار است داده ، باز بعزیمت آمدن احمد آباد ، در حرکت آمد .

از آنجا ، که عاقبت اندیشی امین خان بود ، بمظفر گفت ، که شما بخانه جام رفته ، اوزا همراه بگیرید ، که من نیز سامان نموده ، از عقب میروم . چون مظفر بموربی ، که شصت گروهی احمد آباد ست ، رسیده در مقام استعداد شد ، و این خبر بخانخانان رسید ، بسرعت تمام از شهر بر آمده متوجه موربی شد . چون به بیروم گام رسیدند ، و موربی چهل گروه ماند ، و جام و امین خان نیامدند ؛ مظفر حیران ، و سرگردان ، و سراسیمه شده ، مراجعت کرده ، بجانب کوهستان برده قریب جگت که اقصی بلاد سورتیه ست ، و بدوارکا اشتهار دارد رفت .

جام وکلای خود را پیش خانخانان فرستاده ؛ پیغام داد ، که من دولتخواهی بادشاه دانسته ، از از مظفر گرفته ، باو همراهی نکردم ؛ و حالا ، جائیکه مظفر میباشد ، لشکر شما را ، سر کرده ، می برم . و امین خان غوری نیز ، بوسیله میر ابو تراب پسر خود را بخدمت خانخانان فرستاده اظهار اخلاص و دولتخواهی نمود ، و مردم جام ، خانخانان را سر کرده ، بیلغار بکوهستان برده بردند . درین کوه غارت و تاراج بسیار کرده ، غنیمت از حد زیاده بدست آورده شد . خلق کثیر قتل و اسیر شدند . مظفر با پانصد سوار مغل و پانصد سوار کاتهی ، بجانب گجرات رفته ، در اوتهمذیه نام محلیکه ، در میان دریای سبرمتی ، و تنگ دایهای عظیم واقع است ، و بهائی نام کولی ، متمرّد آنجا می باشد ، در آمد . خانخانان در وقت رفتن ، باین لشکر

از روی حزم و احتیاط میدنی زای و خوجم بردی و سید لاد ، و سید بهادر و دیگر سادات بارهه ، و بیگ محمد توبنائی ، و کامران بیگ گیلانی ، را در هداله ، که قریب دندوقه و سرراه کفبایت است ، گذاشته بودند . و بیان بهادر ، و میر محب الله ، و میر شرف الدین ، برادر زاک هلمی میر ابوتراب ، و جمعی را به پرانتی که در چهار گروهی اوتهنیه است ، جهت همین روز گذاشته بودند .

چون مظفر باوتهنیه آمد ، سید قاسم بارهه از پتن به بیجاپور ، که سی گروهی اوتهنیه است آمد . و لشکر که در هداله بود ، به پرانتی آمده ، اجتماع نمودند ، و مظفر بانفاق کولی ، و گراس و سائیر زمینداران آنجا بجنگ آمده ، با فوجی ، که در پرانتی جمع شده بود ، جنگ صعب نموده شکست خورده ، بجانب کاتھیوارا رفت ؛ و فیلان و افتابگیر او بدست در آمد ؛ و مردم خوب و انتخابی او کشته شدند .

در یفوقت ، که خانخانان از کوهستان بدوارکا مراجعت نمودند ، معلوم شد ، که جام از روی راستی پیش نیامده است . و کلابی او را رخصت داده بر سر جام روان شدند . و جام نیز مقابل آمده ، و جمعیت نموده ، بیست هزار سوار ، و پیاده بیشمار ، یکجا ساخت ؛ و خانخانان چون هفت گروهی او رسیدند ، جام ایلچیان فرستاده ، در مقام معدرت ایستاد ، و پسر خود را با سه زنجیر فیل بزرگ و هژده اسپ عربی نژاد پیش خانخانان فرستاده ، تجدید عهد و فول نموده ، تعهدات در تکفلات دولتخواهی کرد . و خانخانان مراجعت کرده ، باحمد آباد آمد . و بعد از پنجمه ، حضرت خلیفه الهی ، خانخانان را طلبیدند . و خانخانان بیلغار متوجه دیگه معلی شد .

مظفر گجراتی، که در میان کتبی واره میبود، و از امین خان، بواسطه گرفتن زرها، و همراهی نکردن آزاده بود، باز باتفاق کاتبان، و زمینداران جمعیت نموده، بر سر امین خان رفت. و امین خان، در قلعه امریلی متحصن گشت. چون اینضبر، باحمد آباد رسید، قلیچ خان و فقیر در احمد آباد بودیم. مشارالیه در شهر ماند؛ و فقیر، باتفاق سید قاسم بارهه، و میدنی زای، و جمیع مردم خانخانان، و نور قلیچ و میر معصوم بگری، و میر حبیب الله، و بیگ محمد توبائی، و کامران بیگ بسرعت تمام، روانه سورتها شده، چون به هداله رسید، مظفر تاب نیارنده ترک محاصره امین خان کرده، بجانب کچه روان شد. مولف نور قلیچ و میر حبیب الله، و بیگ محمد، و سید لاد، و سید بهادر، و نصیب ترکمان را پیش امین خان فرستاد، که باتفاق او کانهیواره را تاخته، از عقب مظفر در آیند، و خود پیش راه او گرفته، جانب موربی رفت. و مظفر فرار نموده، از آب زن که از دریای شور جدا شده، با ریگ جیسلمیر منتهی شده، و بعضی جاها عرض آن آب، ده کوره و بیست کوره است، گذشته، ولایت کچه رفت. زمینش را، که آنطرف این آب هست، آنرا کچه میگویند، چون فقیر بموربی رسید، جام و امین خان پسران خود را پیش فقیر فرستاده، مجدداً عهد و قول نموده، قواز دولتخواهی دادند. فقیر مراجعت نموده متوجه بیرم گاه شد.

دریغوقت خبر رسید، که خانخانان، از درگاه رخصت شده، بنواحی سروهی رسیده است، و اراده گرفتن سروهی، و جالور دارد، و فقیر باتفاق سید قاسم، و مردمی که مذکور شدند، در نواحی سروهی خود را بایشان رسانید. راجه سروهی آمده ملازمت نمود، و مبلغ کلی پیش کش کرد، و غزنی خان، حاکم جالور اگرچه آمده بود، اما چون در وقت رفتن

خانخانان بدرگاه، حرکات ناملائم نموده آثار بفری از ظاهر شده بود، او را مقید ساخته، فوج فرستاده، قلعه جالور را متصرف شدند. خانخانان باحمد آباد آمده، قرار گرفت.

## آمدیم بر سر وقائع بندگان حضرت.

وقتی که خانخانان، بدرگاه رسید، بعد از بیست روز، خبر فوت محمد حکیم میوزا، که برادر بندگان حضرت بود، از کابل رسید. فرمان عالیشان براجه بهگوانداس، و کدور مانسنگه حاکم پنجاب صادر گشت، که بکابل رفته، کابل را متصرف شوند. و خود بنفس نفیس متوجه پنجاب شدند.

## ذکر فرستادن خان اعظم به تسخیر دکن.

### و آمدن مشارالیه باحمد آباد بملاقات

### خانخانان.

و چون درین ایام، میر مرتضی، و خداوند خان، حاکم ولایت برار، از بلاد دکن بر سر احمد نگر رفته، بصلابت خان، که وکیل نظام الملک شده بود، جنگ کرده، هزیمت یافته، التجا بدرگاه آوردند؛ باعظم خان، که حکومت مالوه داشت، فرمان فرستادند؛ که متوجه دکن شود، و اول تسخیر برار نمایند. و میر مرتضی، و خداوند خان، و تیر انداز خان، و چغتای خان، و دیگر مردم دکنی را نیز فرستادند؛ و از امرای نامدار مثل عبد المطلب خان، و جعفر بیگ بخشی، و رای درگا، و راجه اسکر، و برهان الملک و شیخ عبد الله، و لد شیخ محمد غوث و نورنگخان و سبحانقلی ترک و جماعت که تفصیل اینها باطناب ~~کتاب~~ با توپخانه، و سیصد فیل،

و لشکر مائوه تعیین فرمودند، و میر فتح الله شیرازی را بخطاب عضد الدوله  
سرفراز ساخته بجهت سرانجام دکن رخصت کردند؛ و خواجگی فتح الله ولد  
حاجی حبیب الله را بخششی این لشکر، و مختار بیگ را دیوان ساختند.  
چون لشکرها بهندیه، که سرحد دکن است، رسیده اجتماع نمودند،  
اعظم خانرا با شهاب الدین احمد خان، که در آنوقت حکومت اجین داشت،  
بواسطه کشته شدن پدرش، که بانوای شهاب الدین احمد خان میدانست،  
عداوت تمام بود. چون عضد الدوله خواست، که رفع آن کدورت نماید، اعظم  
خانرا، که حدت مزاج فوی بود، ناخوش آمده، شهاب الدین احمد  
خان، و عضد الدوله را، رنجانید. و مدت ششماه، در هندیه توقف کرده  
معطل ماند؛ تا کار بجای رسید، که شهاب الدین احمد خان رنجیده، به  
رایسین، که در آن ایام، بجایگیش قرار یافته بود، رفت. و اعظم خان بر سر او  
رفته، نزدیک بود، که چشم زخمی بکار بادشاهی برسد. اما بسعی عضد  
الدوله، تغیر گذشت.

چون راجه علیخان، حاکم اسپ و برهانپور، مخالفت لشکر بادشاهی  
را مشاهده کرده، لشکر دکن را ناخود یکی ساخته، بمقابله آمد.  
عضد الدوله بدش راجه علیخان رفته، هچند خواست، که او را، دولتخواه  
سازد، صورت دیانت، و مراجعت کرده متوجه گجرات شد. تا خانخانان  
را، بکومک برد. و چون راجه علیخان، و لشکر دکن، بر سر اعظم خان  
آمدند، مسار الیه بجانب برار رفته، شهر ایلچیپور را غارت و خراب کرد.  
و آنجا هم استقامت نمود، متوجه ددربار شد. و دکهنیلین از پی در آمده  
منزل بمنزل آمدند، و اعظم خان باوجود قوت و قدرت، پیش پیش  
میرفت، تا به ددربار رسید. و ماحمد آباد بخانخانان مکاتبات فرستاده استمداد

نمود. خانخانان مولف تاریخ را، با جمعی از امراء مثل خواجه محمد رفیع، و میر محمد معصوم، و بهادر خان ترین، و پسران زای لونگرن، و نصیب ترکمان، و حسین خان، برادر قاضی حسن، و غیر ذلک روانه ساخته، قرار داد، که متعاقب خود خواهد رسید. چون فقیر بمحمود آباد رسید، اعظم خان لشکر را به ندربار گذاشته، خود با معدودی چند متوجه احمد آباد شد. خانخانان بسرعت از احمد آباد باستقبال ایشان آمده، در منزل فقیر باهم ملاقات نموده، آنروز صحبت داشتند. و خانخانان، و اعظم خان با احمد آباد رفتند، تا سامان نموده، و چند روز در احمد آباد بوده، بر همیشه خود، که حلیمه خانخانان ست ملاقات نموده، باتفاق متوجه دفع دکهنیان شوند. فقیر باتفاق همراهان متوجه مقصد شده، به بروده رسیده بود، که نوشته خان خانان رسید، که تا آمدن ما در بروده توقف نمایند؛ و اعظم خان از احمد آباد از خان خانان رخصت شده، به ندربار رفت، که تا رسیدن خان خانان جمعیت نموده مستعد باشد. و خان خانان بعد از رفتن خان اعظم بدو روز از احمد آباد بر آمده، متوجه بروده گشتند. و فقیر در بروده ایشان را ملازمت کرده همراه شد. و ایشان متوجه بهروج گشتند. چون به بهروج رسیدند، از پیش کتابتهای اعظم خان رسید، که چون برسات رسیده است، امسال توقف باید کرد. و در سال آینده، اتفاق متوجه دکن شویم، و اعظم خان از ندربار متوجه مالوه گشت. و راجه علیخان، و دکهنیان، نیز بجاهای خود رفتند. و خانخانان مراجعت نموده، با احمد آباد آمدند. قریب پنجاه، در احمد آباد قرار گرفته، بانتظار مهمات اشتغال نمودند.

درین اثنا خبر رسید، که بندگان حضرت، متوجه کابل شده بودند، و در اتک بغاس تشریف دارند، و داعیه تسخیر بدخشان نمودند. خانخانان



عرضداشت کرده، اظهار شوق ملازمت و التماس طلب خود نموده، فرمان جهانمطاع شرف نفاذ یافت، که خانخانان متوجه درگاه شود، و قلیچ خان و نورنگ خان و بنده درگاه در گجرات بوده، بخدمات آنجا قیام نمایند. و خانخانان، و عضد الدوله، که از پیش اعظم خان آمده بود، متوجه درگاه جهان پناه شدند.

و در همین وقت، که خانخانان روانه درگاه شد، خبر رسید، که مردم کهنکار بمعارفت مظفر گجراتی، بر سر رایسنگه، که زمیندار جهالوار بود، آمده، او را بقتل رسانید. و قصه رایسنگه چنانست، که رای سنگه پسر رای مان، راجه جهالوار بود. و چون نوبت حکومت او رسید، با زمینداران نواحی، مثل جام، و کهنکار، و دیگران جنگها کرده غالب آمد. از بس آثار شجاعت که از رای سنگه بوقوع آمده بود، مردم بلاد گجرات، شعرها و قصهها بفام او بسته اند. و شهرت عظیم دارد. اتفاقاً بیست و دو سال پیش ازین، او را برایب، و صاحب، که برادر زادهای کهنکار بودند، جنگ صعب افتاد. رایب و صاحب بقتل رسیدند، و خلق کثیر، از طرفین، کشته شدند. و رایسنگه نیز زخمها خورده، در معرکه افتاد. روز دیگر، جوگیان را بر مقتولان گذر شد. رایسنگه را زخمی یافتند. معالجه کرده، همراه خود بجانب بنگاله بردند. و مدت بیست و دو سال در لباس جوگیان همراه ایشان گذرانیده، وقتی، که خانخانان، بر سر مظفر گجراتی آمد، ایشان را آمده دید. و قصه خود باز گفت. و ایشان او را، بجهالوار فرستادند، که آنجا، مردم او را، بشناسد، و حقیقت حال ظاهر گردد. او فسانها گفت، و مردم او را شناختند، و باز بجاهای اصلی خود قرار گرفت. و چند مرتبه، بر سر کاتھیان رفته، چند قبیله را تاخت، و ولایت کهنکار و جام را مزاحمت میرسانید.

و باز صاحب جمعیت شده، قصبه هلوت را، که از توابع جهالوارست، متصرف شد. و مردم نواحی، که از قدیم با او عداوت داشتند، جمعیت نموده، بر سر او آمدند. و او درینوقت، در میدان چوگان بود. چون خبر شنید، از همانجا متوجه آنمردم گشته، در شب مأهتاب، بایشان رسید. آنمردم از پیش گفته فرستادند، که اگر توهمان رای سنکھی، در شب بما جنگ فضاوهی کرد، و او از روی تهور، گوش بسخن ایشان کرده، همانجا، که رسیده بود توقف نمود. و سپر در زیر سر کرده، بخواب رفت. و درین میان آنمردم، فرصت یافته، همراهان او را، دلاسا کرده، بجانب خود کشیدند؛ و چون صباح شد، بجمعیت تمام متوجه او شدند، و او با هشتاد کس، که همراه داشت، پیاده شده جنگ کرده کشته شد. • بیت •  
مزن با سپاهی ز خود بیشتر، که نتوان زد مشمت بر بیشتر.

و القصة چون مظفر گجراتی روان شدن، خانخانان، بابساهی و عیال شنید، در امبیرون، که مزار ملک داورالملک ست آمده، بنیاد جمعیت نمودن کرد. قلیچ خان جهت محافظت احمد آباد ماند؛ و فقیر باتفاق سید قاسم و خواجه محمد رفیع، و میر معصوم، و حسین خان، و بیگ محمد توبائی، و میر شرف الدین، متوجه تدارک قصه رایسنکه شده، چون بهلوت رسید، فوج فرستاد، که مواضع متعلقه پرگنه مالیه، که بکنهکار تعلق داشت، تاخته غارت کردند. و میدنی رای، جمعی را، بر سر مظفر بامبیرون فرستاد. اینها بامبیرون رفتند، و مظفر بجانب کانهی واره رفته، مخفی گشت. و جام پسر خود را پیش فقیر فرستاده، از بی اعتدالی رای سنکه عذرها خواست. و کنهکار نیز، وکلاسی خود فرستاده مجددا اختیار دولتخواهی نمود. فقیر مراجعت کرده، باحمد آباد آمد.

بعد از آمدن فقیر باحمد آباد قلیچ خان متوجه سورت شده، بیرون شهر منزل کرد. مظفر را بخاطر رسید، که چون لشکر مراجعت کرد، و هر کس بجانب جاگیر خود رفته، اگر من، بسرعت خود را بدو لاقه و کفایت می‌سازم، تا رسیدن لشکر، شاید صاحب جمعیت شوم. دو هزار سوار گزنی و چهاربچه همراه گرفته، بسرعت تمام متوجه دو لاقه شد. چون کتابت میدنی را از دو لاقه رسید، فقیر در ساعت سوار شده، متوجه دو لاقه شد، و تا شام در سر کیچ توقف کرد. قلیچ خان نیز، آنجا آمد، و از امراء و مردم اعیان، هر کس که در شهر بود، مثل میر معصوم، و خواجه محمد رفیع و دولت خان لودی، آمده رسیدند، و صبح بدو لاقه رسیده شد. در انصاعت، مظفر چهار گروهی رسیده بود. چون فراوان او خبر بردند، که لشکر احمد آباد رسید، برگشته بجانب موربی روان شد. لشکر فیروزی اثر در دو لاقه فرود آمد. قلیچ خان شب مراجعت نموده، متوجه احمد آباد شد، و دیگر دولتخواهان متعاقب مظفر روان شده، یکشب و یکروز، چهل و پنج گروه طی نموده، چون به بیرگام رسیدیم، معلوم شد، که مظفر بموضع اکهار، که چهار گروهی اینجا ست، رفته، سید مصطفی ولد سید جلال را، که با عیال خود آمده ست، بجست اتفاق در خورده قبل دارد. چون شام شده بود، و در اسپان قوت حرکت نموده، مولف این تاریخ، بیست سوار را، بایکجفت نقره فرستاد، که در یک گروهی آنموضع رفته، طبل کزد، تا مظفر خیال بسدن لشکر نموده، ترک محاصره خواهد داد، و آنجماعت خلاص شوند. و بعفایت الهی، تدبیر موافق تقدیر افتاده، آنجماعت نجات یافتند، و مظفر جانب بن و کچه روان شد. یاران، و فقیر صبح سوار شده، عقب او مسامعت نمودیم، و تا کنار بن رسیده، در موضع جهجواسه که متصل آبست، نهانه گذاشته باحمد آباد آمدیم.

و بعد از چهار ماه، کل زمینداران کچه، قریب هفت هزار سوار، و ده هزار پیاده جمع شده، بسرداری جیسا و بجاین که برادر زادهای کهنگار اند، بر سر قصبه رادهن پور از توابع پٹن آمده، قلعه را محاصره نمودند. و مدت ده روز، آنجا بوده، شهر بیرونی را بشاک برابر ساخت، و تابیست کروهی، مواضع نواحی را نابود و خراب کردند. چون اینظہر باحمد آباد رسید، فقیر باتفاق سید قاسم، و دوات خان لودی و میر معصوم، و حسین خان، و دیگر مردم بکومک رفتند؛ و مخالفان خبر کومک شنیده، فرار نموده، از آب زن گذشته، بولایت خود رفتند. و چون تدارک اینکار، و سد این باب نمودن، لازم بود، در جای که عرض آب سه کروهی زیاده نبود گذشته، در ولایت کچه در آمدیم؛ و داد غارت و تاراج داده، قصبه کبی، و کناریه، که از جاهای نامی کچه ست، سوخته، و خراب ساختیم، و غنیمت بسیار، بتصرف لشکر در آمد. قریب سیصد مواضع از ولایت کچه درین سه روز خراب و نابود گشت. در برابر مالیه و موربی باز از زن عبور نمودیم. و اینجا، عرض آن آب دوازده کروه بود. از صبح، که بنیاد گذشتن کردیم، تا وقت غروب عبور نمودیم. و عمق آب تا ناف آدمی بود. از آن گذشته برگنه مالیه و مورلی را که معموره ولایت کهنگار بود غارت و تاراج نموده خراب کرده شد؛ و در موربی سه روز توقف کرده بکهنگار نوشته شد، که چون شنیده شد، که این عمل را جیسا و بجاین بی رضا او کرده بودند، گوشمال فی الجمله داده شد. والا، بر سر بهیج فکر، که محفل بودن اوست می رفتیم تا بجزای اعمال خود می رسیدیم؛ و اگر او من بعد در مقام دولتخواهی و تلافی نباشد، خواهد دید آنچه خواهد دید. کهنگار وکلای خود فرستاده، عذرهای خواست، و من بعد سد باب حاصل گشت.

و در سنه خمس و تسعین و تسعمائة، پسر خورد امین خان، از پدر باغی شد، و پیش مظفر رفته، او را برداشته، بر سر پدر آورد. و چون خبر تازگی فتنه رسید، فقیر باتفاق نورنگ خان، و دولتخواهان، و دیگر مردم، که همه وقت همراه می بودند، بر سر مظفر رفتند؛ و چون براجکوت که از احمد آباد، هشتاد کوه، و از جونه گده سی کوه است، رسیده شد، مظفر فرار نموده، جانب زن رفت؛ و سیدی بیجان که وکیل امین خان و سر فتنه بود، با لوکهن کوهل، و دیگر زمینداران، و پیر خان سکنه و ملک راجن، و دیگر مردم اعیان، انجا تا قریب پانصد سوار از مخالفان، جدا شده، از دولت خواهان تسلی گرفته، آمده، همراه شدند. هر یک را از عنایات بادشاهی امیدوار ساخته شد. و لوازم مهمانی بعمل آمد. جام، و امین خان، نیز پسران خود را فرستاده، بتازگی اختیار دولت خواهی کردند. و خیلی از قبائل کاتھیان را تاخته شد.

و چون با احمد آباد آمدیم، بعزم دفع گراس، بعد از دو ماه، لشکر کرده، بجانب اوتھنیه و احمدنگر رفته، قریب پنجاه موضع کولی و گراس که نهایت استحکام داشتند، تاخته و خراب کرده، هفت جا قلعه ساخته، تهاغه گذاشته، اسنیصال آن طائفه نموده شد. و بعد از پنجمه، باز باتفاق دولت خان، لشکر کرده، بجانب بانکانیر و سرنال رفته دفع فتنه و فساد گراس نموده، چیت راوت را بقتل آورده، گرمی کولی و کشفه کولی و لکهنه راجپوت را، که عمده متمردان آن نواحی بودند، اخراج کرده، بجاهای آنها قلعه ساخته، تهاجات گذاشته شد.

در سنه سته و تسعین و تسعمائة، حضرت خلیفه الهی، گجرات را باعظم خان داده، بنده را ملازمت طلبداشتند؛ و دو چهار ده روز از گجرات شتر سوار، بیلغار خود را بلاهور رسانیده، شرف پایبوس دریافته، مورد مراسم

خسروانده، گشت. هفت ساله احوال گجرات را که فقیر در آن میان بوده  
 یکتا نوشته. و اکنون شروع در وقائعی که در ملازمت حضرت گذشت  
 می نماید.

## ذکر بقیه احوال که در اثناء راه اله باس و نمود.

چون در اثناء راه، خبر گجرات بمسامع علیه رسید، آنحضرت بلوازم  
 شکر گذاری ایزد متعال اقدام نموده، منزل بمنزل، در عین فرح و انبساط،  
 سیر می نمود. در همین ایام زین خان کوکه راجه رامچندر که راجه ولایت  
 پتله بود و بکمال حسب و نسب از راجهای هندوستان اعتبار داشت،  
 و هرگز اطاعت سلاطین هند نذموده بود، بداعنیه آستان بوسی آورده، در  
 فتحپور، بملازمت رسیده، بنوازشات خسروانده مباحی گشت؛ و یکصد  
 و بست زنجیر فیل پیشکش گذرانید؛ و یک لعل آبدار که پنجاه هزار روپیه  
 بها داشت داخل پیشکش او بود.

## ذکر وقائع سال سی ام الهی.

ابتدای اینسال روز پنجشنبه نوزدهم ربیع الاول سنه ثلاث و تسعین  
 و تسعمایه بود. مجلس نوروز بدستور سنوات سابق منعقد گشت.  
 و همدین ایام نوروز، اعظم خان از پتله و حاجی پور بملازمت رسیده،  
 بمراحم شاهنشاهی سرفراز گشت.

و در همین ایام، عرائض میرزا محمد حکیم رسید، که عبد الله خان  
 اوزبک، بدخشان را متصرف شده؛ و میرزا شاهرخ و میرزا سلیمان  
 بهندوستان می آیند. و قصه آمدن عبد الله خان و پسرش و قصه که در میان  
 میرزا سلیمان، و شاه رخ گذشته، در محل خود ایراد خواهد یافت.

و درینسال، قاضی خان بدخشی، و سلطان خواجه صدر، و باقیی محمد خان پسر ما هم آنکه، که احوال هر یکی، درین کتاب مذکور شده بود، و دبعت حیات خود سپردند.

در اوائل ماه ذی‌قعدة اینسال، عرضداشت کنوز مانسنگه از اطراف فیلاب رسید؛ که چون بدخشان بتصرف عبد الله خان اوزبک در آمد، میرزا شاه رخ بعزیمت درگاه جهان پناه، بکنار فیلاب آمده؛ و بنده برسم استقبال رفته، مبلغ پنج هزار و پانصد عدد روپیه، نقد، و اقمشه بسیار، و هشت راس اسب، و پنج زنجیر فیل گذرانیده، از آب گذرانیده، متوجه پایه سریر خلافت ساخت. عرضداشت کنوز مانسنگه پسندیده افتاد. و فرمان عالیشان، مستملبر انواع عنایات، صادر شد. در تاریخ عشر، آخر همین ماه عرضداشت بهکوان داس رسید، که همراة میرزا شاهرخ، بقصبه سرهند رسید، متعاقب بشرف عتبه بوسی میرسند. حکم همایون صادر شد، که خلعتهای فاخرة بادشاهانه مصحوب قاضی علی بخشى باستقبال میرزا شاه رخ فرستادند. در آخر سال سی ام الهی میرزا شاه رخ بدرگاه جهان پناه رسید؛ و جمعی از امرای کبار باستقبال رفته، او را آورده بشرف پای بوس مشرف ساختند؛ و مبلغ یک لکھ روپیه نقد، و اسباب فراشخانه، و نه اسب عراقی، و پنج زنجیر فیل، و چند قطار اشتر، و چند خدمتگار مرحمت نمودند.

## ذکر طوی شاهزاده سلطان سلیم.

درین اثنا ارادة جشن طوی حضرت شاهزاده سلطان سلیم از خاطر عاظر حضرت بادشاه جهان پناه سرزد؛ و جهت این نسبت عظیم، پرتو

آفتاب عنایت بادشاهانه، بحال راجه بهگوان داس تافت. صبیله، او را لائق و مناسب این رابطه عظیم دانستند؛ و حسب الحکم، جشن نشان بهشت برین آرایش یافت؛ و جهت اهتمام این کار آنحضرت، خود بنفس نفیس، در منزل راجه بهگوان داس تشریف قدوم ارزانی داشتند؛ و مجلس عقد در همانخانه، بحضور قضات، و اشراف منعقد گردید. و مبلغ دو کروڑ تنگه مهر صبیله راجه مقرر شد؛ و از خانه راجه بهگوان داس تا بدرگاه تمام راه در و گوهر افشانداده، نثار می کردند.

• بیت •

ز بس گوهر و زر که افشانداده شد، ز برچیدنش دستها مانده شد.

و راجه بهگوان داس، از اقسام جهیز، از طلا آلات، و پارچههای نفیس و اقمشه، و طوایل اسپان، و یکصد زنجیر فیل، و غلامان، و کنیزگان حبشی و چرکس و هندوستانی چندان بنظر اشراف گذرانید؛ که محاسبان و هم و اندیشه از احصای آن عاجز آمدند. مجلس بزرگانه و جشن خسروانه آراسته شد.

## ذکر وقائع سال سی و یکم الهی.

ابتدای، اینسال روز جمعه بست و نهم ربیع الاول سنه اربع و تسعین و تسعمائة بود؛ و در ایام نوروزی مجلس نوروزی بطریق معهود منعقد گشت.

و در افتتاح اینسال فرخنده فال، میر مرتضی، و خداوند خان، امرای دکن، روی امید بدرگاه بادشاه جهان پناه آوردند. و شرح اینحال برسبیل اجمال بتقریب وقائع گجرات، در بالا گذشت. چون اینجماعت، از صلابت خان شکست یافته، به برهانپور آمدند، فیلان ایشانرا راجه علی خان، حاکم برهانپور، متصرف شده، از انجمله، یکصد و پنجاه فیل را همراه



پسر خود، بدرگاه جهان پناه فرستاد. در روز نوروز سلطانی، و جشن خاقانی، امرای دکن، بدولت عتبه بوسی، سرفراز گشتند؛ و پیشکشهای لائق گذراندند، مورد مراحم خسروانه شدند.

و همدین ایام، امیر فتح الله شیرازی را، بخطاب عضد الدوله، و صادرات کل بلاد هندوستان سرفراز ساختند؛ و پنجاهزار روپیه و اسپ، و خلعت خاصه، انعام کردند.

و در ماه رجب همین سال عرضداشت بعضی دولت خواهان از کابل آمد، که میرزا سلیمان نوبتی دیگر بر بدخشان دست یافته، متصرف گشت؛ و حقیقت این قضیه برین نهج است، که عبد الله خان اوزبک، وقتی که بر سر بدخشان آمده، میرزا سلیمان و میرزا شاه رخ تاب مقاومت نیاورده، بدخشان را گذاشته بودند، و میرزا حکیم موضع استالف را بوجه مدد خرج میرزا مقرر نموده، میرزا انجاسی گذرانید. و عبد الله خان بعد از فتح، امرای خود را در بدخشان گذاشته به بخارا مراجعت نمود، میرزا سلیمان فرصت غنیمت دانسته، باتفاق اویماقات بدخشان بدخشان در آمد؛ و بامرای عبدالله خان جنگ کرده، بفتح و فیروزی اختصاص یافت، و بسیار از طائفه اوزبک را از تیغ گذرانیده، بعضی که دستگیر بودند، خلعت پوشانیده رخصت داد.

و همدین ایام، خانخانان از گجرات آمده، پیشکش بسیار، از هر قسم در نظر اشرف گذرانید، چنانچه بالا گذشت.

و همدین ماه، عرضداشت کنور مان سنگه و خواجه شمس الدین محمد از آنکه بفارس رسید، که میرزا محمد حکیم بر بستر مرض و ناتوانی